

موضوع اصحاب الأُخْدود قرآن به سادگی قابل انکشاف میباشد

اصحاب الأُخْدود که در قرآن، سوره البروج از ایشان به صراحت سخن رفته، بی تردید همان اعرابی بوده اند که شاپور دوم ساسانی در قصاص تجاوزایشان به سرزمینهای آباد بین النهرین، آنان را کشتارنموده و برای عبرت سایرین کتف یا سینه جملگی ایشان را سوراخ کرده بود. دلیل درستی این نظر اینجانب جواد مفردکهلان به عنوان یک اسطوره شناس آن است که مورخین قدیم اسلامی از جمله محمد بن جریرطبری پادشاه عامل کشتار اصحاب الأُخْدود (صاحبان شکاف) را ذوالنواس (صاحب شکافها) ذکر کرده اند. و ما می دانیم که در تاریخ دنیا فرد شاخص این امر همان شاپور دوم ساسانی، ملقب به شاپور ذوالاکتاف (به پهلوی هوبه سُنبا یعنی سوراخ کننده شانه ها) است که در قرن چهارم میلادی میزیسته است، ولی برخی تواریخ اسلامی تاریخ وقوع کشتار فجیعانه اصحاب الأُخْدود را حدود دو قرن بعد یعنی آغاز قرن ششم میلادی ذکر نموده اند. همچنین در تفاسیر قرآنی شکافهای ایجاد شده برشانه های اعراب صحرانشین مهاجم را کانال بزرگی دانسته اند که بروی زمین ایجادشده و به جهت در آتش افکندن این متمرّدین از دین و آیین مرسوم و کهنه محلی بود. در حالی که به حکم منطق برای سوزاندن یک عده کافر دین و آیین کهن دیگر نیازی برای ایجاد یک خندق عظیم و پر خرج در پیش ایل و عائله این ناکرده گناهان نبود. لذا بسیار منطقی است که در اینجا موضوع ایجاد حفره سوزناک را نه دردل زمین بلکه همانطور که تواریخ گواهی میدهند برکتفهای یک عده کثیر اعراب صحرانشین بدانیم که رفاه خود را در غارت سرزمینهای آباد همسایه میدیده اند. به نظر میرسد در این راه تفسیر عامیانه ایرانیان حاکم بین النهرین از کلمه اُخْدود به صورت آوَح - دود بی تأثیر نبوده است. به عبارتی بهتر موضوع آتش را در این سوره می توان به سنت آتش پرستی ساسانیان منجمله شاپور دوم منسوب نمود. خصوصاً آن که قرآن با کلماتی از آتش اصحاب الأُخْدود یاد میکند که یادآور کنار آتش قرارگرفتن زرتشتیان میباشد: "سوگند به آسمانی که دارای برجهاست و سوگند به روز موعود و سوگند به گواه و مورد گواهی، مرگ بر آتش افروزان گودال پرآتش، آتشی دارای هیزم و آنگاه که آنان بر کناره آن نشسته بودند. و آنان بر آنچه در حق مؤمنان می کردند، گواه بودند." به هر حال در تفاسیر، گناه این متمرّدین را بر خلاف اصل آن نه سنت غارت و چپاول و آدمکشی صحرانشینان چنان که بعدها زیر لوای اسلام صورت گرفت بلکه تجاوز از حریم دین و آیین گرفته اند. پیداست که در اصل روایت قرآنی از حادثه بزرگ سرکوب تعداد کثیری از جنگجویان مهاجم عرب شبه جزیره عربستان سخن می رفته است، نه فی المثل گناه بی گناهی مسیحی شدن یک عده قلیلی از یهود چنانکه بعدها تصوّر گردیده و موضوع چندان با اهمیتی نبوده و آبی را از آب تکان نمیداده است. تعجب آور است که نه از مورخین و محققین جدید و نه از مورخین قدیم کسی بدین موضوع اهمیت خاصی

نداده و بدان پی نبرده است گرچه همین موضوع ظاهراً ساده برای نگارنده نیز به مدت سه دهه لاینحل مینمود. مولوی در مثنوی معنوی بدون نام بردن از اصحاب الأُخدود روایت جعلی سوزانده شدن یهودیان مسیحی شده را چنین به نظم کشیده است: بعد ازین خونریز درمان ناپذیر کاندرا افتاد از بالای آن وزیر یک شه دیگر ز نسل آن یهود در هلاک قوم عیسی رو نمود گر خبر خواهی ازین دیگر خروج سوره برخوان و السما ذات البروج سنت بد کز شه اول بزاد این شه دیگر قدم در وی نهاد هرک او بنهاد ناخوش سنتی سوی اونفرین رود هر ساعتی نیکوان رفتند و سنتها بماند و ز لثیمان ظلم و لعنتها بماند آن جهود سگ ببین چه رأی کرد پهلوی آتش بتی برپای کرد کآنک این بت را سجود آرد برست ورنه آرد در دل آتش نشست چون سزای این بت نفس او نداد از بت نفسش بتی دیگر بزاد مادر بتها بت نفس شماست زانک این مار و این بت اژدهاست آهن و سنگست نفس و بت شرار آن شرار از آب میگیرد قرار سنگ و آهن ز آب کی ساکن شود آدم با این دو کی ایمن بود ناصحان گفتند از حد مگذران مرکب استیزه را چندین مران ناصحان را دست بست و بند کرد ظلم را پیوند در پیوند کرد بانگ آمد کار چون اینجا رسید پای دار ای سگ که قهر ما رسید بعد از آتش چهل گز بر فروخت حلقه گشت و آن جهودان را بسوخت اصل ایشان بود زآتش ابتدا سوی اصل خویش رفتند انتها هم ز آتش زاده بودند آن فریق جزوها را سوی کل آمد طریق آتشی بودند مؤمن سوز و بس سوخت خود را آتش ایشان چو خس